

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه 'گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۱۶

چون وجود انسانی اثر فاعلیت محضه و عنایی حق مطلق می باشد و از حیث نفس خود جز عدم چیزی نیست ، و در واقع اثر مبداء می باشد ، بنابراین مبداء الاثر بودن انسان هم مربوط بمبداء وجود یعنی حضرت حق تعالی است که " اثر المبداء مبداء الاثر " .
بعبارت ساده تر ، چون وجود انسان وجه حق است و دارای مظهریت تامه حضرت حق می باشد ، ایجاد هم ، که فعل انسان است ، در اثر حق بودن ، بهمان گونه که وجود از فاعل - ذات باریتعالی - بقابل یعنی انسان اضافه شده و موجودیت قابل - انسان - از فاعلیت حضرت حق می باشد ، ایجاد نیز که فرع بر وجود اوست به تبعیت از وجود ، منسوب بحضرت حق تعالی است ، و فهم و معرفت نسبت ایجاد از ناحیه انسان متوقف است بر فهم و معرفت نسبت وجود و چون ماهیت انسان دارای دو جنبه وجودی و عدمی ، یا فاعلی و قابل است که فاعلیت و وجودی منسوب بحق ، و قابلیت و عدم از خود اوست ، بهمین شیوه انسان در مرتبه ایجاد و صدور افعال از این دو حیثیت برخوردار می باشد . یکی نسبت ایجاد بفاعل حقیقی و فیض دهنده وجود بانسان ، دیگری نسبت بقابل که خود انسان است ، زیرا همانطور که انسان اثر مبداء است ، مبداء الاثر هم می باشد ، اما مبداء الاثر بودن او برگشت به اثر مبداء دارد نه خودش ، زیرا خودش نیز اثر مبداء است ، و

این دو نسبت در وجود مادامیکه دارنده موضوعی - هر موجود خارجی - متحقق باشد ، دارای تحقق است .

یکی از حکمای متأخر اسلامی - مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف بکمپانی - در کتاب منظوم خود معروف به " تحفه الحکیم " در مبحث بیان شده فرموده است :

و نسیه الایجاد ، کالوجود
و دعوی الاستقلال فی الایجادی

و ربطه ، کربطه مشهود
شرک ، فلا تفویض للعباد

یعنی نسبت ایجاد - بوجود آوردن و صدور افعال - مانند وجود است ، و ربط ایجاد مانند ربط وجود مشهود می باشد . بدین توضیح : همانگونه که وجود انسان از ذات باری تعالی و علت اولی است ، ایجاد هم که فرع و اثر و سایه وجود است ، مانند وجود بذات الهی مربوط بوده و دعوی استقلال کردن در ایجاد از انسان ، شرک می باشد ، زیرا کسیکه در وجود نیازمند بعلت و در نتیجه غیر مستقل است چگونه در ایجاد - بوجود آوردن - مستقل می باشد ؟ ، پس چنین دعویی شرک است ، زیرا مدعی استقلال در ایجاد ، برای خدا در بوجود آوردن شریک قائل است ، پس ایجاد به بندگان خدا بنحو مستقل واگذار نشده و دعوی استقلال در ایجاد مستلزم شرک به باری تعالی است .

قول صدر فلاسفه جهان - ملا صدرا - در کتاب کبیر خود " اسفار اربعه " نیز ناظر بهمین معنی ربط وجودی بنده با خدای خود می باشد ، بدین بیان : " ذوات ممکنات در حقیقت صور علمیه باری تعالی می باشند ، این صور در ذات الهی متحقق برابطه علمیه است بطوریکه : لو انقطعت هذه الرابطة و لو طرفه العین ، لم یبق للمکنات عین و لا اثر ، یعنی اگر این رابطه - ممکنات نسبت بذات حق تعالی - باندازه چشم بر هم زدنی قطع شود ، عین و اثری از ممکنات باقی نمی ماند و بقول شاعر عارف :

باندک التفاتی ، زنده دارد آفرینش را
اگر نازی کند ، از هم فروریزند قالبها

پس همانطور که وجود اثر فاعل بالعنایه و حقیقی است ، ایجاد هم اثر اوست و انسان بنحو مستقل نمی تواند دعوی صدور افعال و ایجاد کند ، زیرا این دعوی مستلزم نوعی تعطیل در کارگاه آفرینش ذات الهی است و در فرقان کریم قوم یهود به سبب این دعوی مورد نفرین قرار گرفته است : " و قالت الیهود ، یدالله مفلوله ، غلت ایدیهم ، یل پداه میسوطنان ، ینفق کیف یشاء " یعنی : و قوم یهود گفت :

خدای را دست بسته شده است ، بسته باد دستهای ایشان ، بلکه دو دست خداوند گشوده است و هر گونه که میخواهد انفاق میکند . مراد از این آیه اینست که یهودیان پنداشتند ، پس از تکوین آفرینش و بوجود آمدن جهان ، خداوند دست از کار خلقت

کشیده و همه امور جهان را به جهانیان وا گذاشته و کارگاه خلقت تعطیل شده است و همه امور بنحو استقلال مستند به بندگان اوست ، و چون چنین پنداری خلاف حکمت متعالیه و عقل و وحی است ، بنابراین " غلت‌ایدیهم " یعنی دستهای ایشان بسته باد .
 معتزله نیز چنانکه در مقاله پیشین بنظر خوانندگان محترم رسید ، دعوی استقلال در ایجاد کردند و گفتند که خداوند پس از خلق انسان همه امور و افعال را بنحو استقلال با او گذاشت ، و از معیت قیومیه حضرت حق با مخلوق خود - پس از آفریدن - غافل ماندند و بهمین جهت مشمول نفرین بهم مسلکان خود - در این پندار - شدند و متوجه نیستند که اگر اشعه خورشید از منبع فیض خود جدا ماند در یک آن ، ظلمت محض و عدم صرف خواهد بود ، در حقیقت علت موجد همان علت مبقیه می باشد ، که از حیث مفهوم متعدد ولی از حیث ذات یکی است ، و بطوریکه حکیم سنایی فرموده است :

سایه با ذات آشنا باشد سایه از ذات ، کی جدا باشد

و بعبارت حکمی ، ایجاد یعنی جعل وجود ظلی ، یا جعل ظلی و آشکار است که جعل وجود ظلی ، متفرع بوجود اصلی است و تا اصل و ذات نباشد سایه که فرع آنست ایجاد نخواهد شد و بقای سایه ببقای ذات مربوط است و چنانکه کریمه قرآنی میفرماید : " و هو معکم ، اینما کنتم " و چگونه وجود عکس تعقل می شود در حالیکه عاکس نباشد ، با توجه باینکه عکس فرع عاکس و ایجاد فرع وجود است و چون وجود ممکنات از ناحیه خودشان نیست ، ایجاد هم از ناحیه آنها نبوده منسوب بواجب الوجود است .

پس از فهم دو مقدمه فوق و دقت در مفاد عبارات آنها ، در مبحث امری میان دو امر وارد می شویم و پس از بیان آن بر دو قدح نظریه و پیشنهاد سخیف و غیر معقول نویسنده در دیار صوفیان می پردازیم .

در خصوص عقیده امامیه به امر بین الامرین ، نخست باید دانست که آیا ظهور این عقیده قبل از فرقه حقه امامیه در دیگران نیز بوده است یا نه ؟ ، و سپس با همیت این نظریه و بیان اصل آن پرداخت .

امام محمد غزالی در کتاب " اربعین در اصول دین مبحث اراده ، پس از رد نظریه اشعریه که قائل بجبر مطلق و معتزله که معتقد باختیار مطلق می باشند ، نظریه متوسطی را باهل سنت و جماعت نسبت میدهد ، که در ظاهر بنظر میرسد که مقصودش از متوسط میان جبر و اختیار ، همان امر بین الامرین باشد ، اما پس از دقت در فحوای عبارات آن بویژه در خاتمه سخنان او در این مبحث ، معتقد کسی بودن صدور افعال از ناحیه انسان می باشد و چنانکه از این پیش گذشت فرق میان این نظریه با نظریه امامیه بسیار و موارد اختلاف این دو بیشتر می باشد .

غزالی در کتاب مزبور می‌نویسد: " و اما اهل السنة والجماعة فتو سطوا بینهم ... قالوا افعال العباد من اللہ من وجہ و من العبد من وجہ و للعبد اختیار فی ایجاد افعاله ". یعنی: و اما اهل سنت و جماعت، در میان اشعریه و معتزله واقفند، آنها می‌گویند افعال از وجهی صادر از خداوند تعالی و از وجه دیگر صادر از بنده خداست، و برای بنده خدا در ایجاد افعالش اختیار است.

سپس امام غزالی در خاتمه این مبحث منظور خود را از توسط میان جبر و اختیار بدین عبارت اظهار کرده است " فلا فعال الصادره عن العباد كلها بقضاء الله و قدره، و لكن العباد اختیار، فالتقدير من الله و الکسب من العباد و هذا المذهب و سط بین الجبر و الاختیار و علیه اهل السنة و الجماعة " .

یعنی: پس افعال صادره از ناحیه بندگان بقضاء و قدر الهی است، ولیکن بندگان را در افعال خود اختیار است، پس تقدیر افعال از ناحیه خداوند، و کسب آن از جانب بندگان می‌باشد و این همان روش متوسط میان جبر و اختیار است، که اهل سنت و جماعت بر آنند.

البته، خوانندگان دقیق این مباحث که در شماره‌های پیش در شرح عقیده اشعریه و فرقه‌ای از آنها که قائل کسی بودن افعال از ناحیه بندگان بودند، بخوبی می‌توانند فری این نظریه را با عقیده شیعه امامیه دریابند، و تفاوت‌های دقیق و باریک تر این دو نظریه را در همین مبحث بعهد می‌گیریم.

برای اینکه درست مفهوم شود، که اهمیت امر بین الامرین چقدر زیاد، و انتساب آن به بزرگان شیعه و ائمه هدی تا چه اندازه درست است، و امام غزالی با اینکه در عقیده خود از احادیث و اخبار ائمه امامیه علیهم السلام متاثر است، ولی بکنه و عمق آن دسترسی نیافته، موضوع را شکافته‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در کتاب کافی بسلسله سند و بحديث مرسل - در حکم صحیح - نقل است که از امام جعفر صادق و ابی عبدالله (ع) می‌پرسند:

" هل بین الجبر و القدر منزلة ثالثة، ؟ قالوا: نعم، اوسع مما بین السماء و الارض ". یعنی: آیا میان جبر و قدر - اختیار - منزل سومی قرار دارد؟ می‌فرمایند: بلی این منزل سوم از آنچه میان آسمان و زمین فاصله هست، وسیعتر می‌باشد. و در همین کتاب باز هم بحديث مرسل از ابی عبدالله روایت شده است که آیا خدا بندگان خود را بر معاصی اجبار کرده است می‌فرماید نه، می‌پرسند: پس امر را بایشان وا گذاشته؟ می‌فرماید نه، می‌پرسند، پس چه؟ می‌فرماید: " لطف من ربک بین ذالک "، لطفی از پروردگار تو میان این دو است، و در حدیث دیگری که مرحوم مجلسی در عقیده نقل کرده در کتاب

"مرآت العقول" اشاره کرده ولی خود روایت از حیث موضوع قوی و درست نمی نماید - گویا نظر مرحوم مجلسی بضعف آن از حیث روایان آنست - نقل شده است که از حضرت ابی عبدالله پرسیدند از موضوع جبر و قدر ، پس فرمود : نه جبر است و نه قدر ، ولیکن منزلی میان ایندو است که برای آن منزل حقی است در میانه جبر و قدر که آنرا بجز دانشمند الهی یا کسیکماز دانشمند مزبور تعلیم یافته باشد ، نمی دانند .

اخبار مزبوره از کتاب کافی با کثر کتب کلامیه و حکمیه دانشمندان شیعه و اهل تسنن از حیث مفاد راه یافته محدث و فیلسوف کبیر مرحوم فیض کاشانی هم آنها را در کتب "وافی و شافی" خویش آورده است . باری مراد امام از وسیعتر بودن از فاصله آسمان و زمین و لطف خدا بودن آن و لزوم تعلیم آن از دانشمند الهی ، به سبب غموض مسئله و دقت و لطافت معنی آنست ، و در حقیقت بهمین دلیل است که بیشتر دانشمندان کلامی راپای اندیشه در این مبحث از طریق صواب عدول کرده و بخطا گراییده‌اید .

اما اینکه امام غزالی نظر خود را در توسط میان جبر و اختیار از دانشمندان و ائمه شیعه ع گرفته محل تأمل نیست . زیرا هم از حیث زمان متأخر بر آنان است ، و هم به سبب اهمیت موضوع ، تا زمان غزالی این بحث بگیری و دارهای باریک و اندیشه گیر افتاده ، ولی از آنجا که لطف الهی در فهم دقیق این مبحث ، نصیب دانشمند مزبور نشده ، سر انجام پس از اعتقاد به توسط ، سعی توسط راهمان اکتساب دانسته و از ادراک این لطیفه ، برای همیشه محروم مانده است .

مراد پیشوایان شیعه ع از امر بین الامرین

از این پیش - در دو مقدمه ذکر شد تفهیم شد که وجود انسان بالغیر ، یعنی از ذات خداوند می باشد نه از خودش و چون وجود او از خود نباشد ، ایجاد نیز که فرع بر وجود و اثر آنست ، از انسان نیست .

پس این سؤال مطرح میشود که حدوث افعال و سوانح متجدده ، و پیش آمدور خداده‌ها ، از کجا و کیست ؟ زیرا وقتی قائل شدیم که این‌ها بمتناهی وجود بوده ، آنچنانکه وجود او بالغیر است ، ایجاد او هم لزوماً بالغیر می باشد . پس خلق افعال بندگان از خیر و شر که از مفاهیم ایجادیه می باشند ، بشخص انسان مربوط نمیشود و در نتیجه در سال رسل و انزال کتب از ناحیه خداوند برای هدایت و سعادت انسان عقیم الاثر و عبث می باشد . در پاسخ این سؤال مقدر ، و در دفع اعتراض مزبور باید دانست که : در مساله خلق

انسان و موجود شدن ماهیت او از حد عدم ، و خروج از حالت منتظره بترجیح مرجح - خداوند جل شانہ - و پوشیدن خلعت و تشریف وجودی از جانب علت العلل ، لطیف‌های مذکور افتاده بدین توضیح که :

ماهیت ممکنات ، دارای استعداد موجود شدن و فرار از عدم محض و امتناع صرف بوده ، و حکماء الهی از این استعداد بحالت انتظار تعبیر کرده‌اند و فرق آن - ماهیت ممکنه - با عدم انفکاکمی محض این است که عدم محض را هرگز حالت انتظار برای موجود شدن نیست زیرا استعداد آنرا ندارد و هرگز از خفای امتناع که در علم ذات کنز المصون و غیب الهویه بنحو بطون مندرج است ، سر بصرای ظهور و بروز نمی‌نهد ، و آنچه از مفاهیم عدم محض و امتناع صرف است برای همیشه بهمین وصف باقی می‌ماند ، اما موضوع در خصوص ماهیات ممکنه ، که در میان وجود و عدم ، منزلتی دارند غیر از این است ، زیرا این ماهیات را اگر وجود واجب شود ، از حد عدمیت خارج شده موجود می‌شوند و در صورت عدم تعلق وجود بآنها ، و عدم ترجیح جانب وجودی ، چون حد آنها نسبت بوجود عدم مساوی است ، در عدم و امتناع محض می‌مانند و تا ابد نسیمی از رایحه وجود بر آنها نمی‌وزد .

پس بتقسیم عقلی وجود را سه اعتبار است یکی واجب الوجود که وجود او ذاتی و از خود است و دیگری ممکن الوجود ، که از ناحیه خودش عدم است و بترجیح وجودی از جانب علت ، و خودش واجب می‌شود و بوجود می‌پیوندد - اگر چه این وجوب غیبری و عرضی است - سوم ممنوع الوجود که در حقیقت برای همیشه در عدم محض یا عدم منفک از وجود بسر می‌برد ، و در بطون اخفای علم الهی پنهان می‌باشد . (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۲۳

کرد و آنچه هم فعلا " عرض شد محض جلوگیری از گمراهی کسانی بود که سواد مرقومه شریفه در ایادی آنها بنا بر مسموع میگرددیده است و بهمین جهت قصد دارم سواد از این مراسله خدمت جناب آقای رئیس‌الوزار" تقدیم دارم .

در آخر مرقومه اظهار مهیا بودن ملاقات اینجانب فرموده و مرقوم داشته‌اید که اگر وقتی تعیین نمایم تشریف می‌آورید و توضیحات بیشتری میدهید اینجانب همیشه کمال میل بدرک فیض ملاقات جنابعالی داشته و دارم و حالا هم خیلی خوشوقت میشوم اگر مایل باشید ترتیب ملاقاتی داده شود ولی البته فقط برای آنکه جنابعالی توضیحات بیشتری بدهید بلکه ضمنا " توضیحات بیشتری هم بشنوید و من نمیخواهم ناامید شوم که وقتی که حسن نیت عالی با انصاف و مهیا بودن به سنجیدن عقاید مخالف قرین گردد کارها بتدریج بمجرای صحت و اعتدال بر نگردد و لذا هم وقت بدرک فیض ملاقات حاضر هستم .

تقی زاده